علی هژبری*

خنجر هخامنشی، اصل یا جعل؟

عده‌ای از پژوهشگران بـه دلایلی که در ادامه آمده دربـاره اصالت آکیناکه/ آکیناکس (شمشـیر/ خنجر) منسوب به اردشیر اول هخامنشی تردیدهایی دارند یا اصالت آن را هنوز قطعی نمی‌دانند: اسـتفاده از موتیف‌های شناخته‌شـده دوره هخامنشی به صورت بسیار فراوان در یک سـطح شـلوغ و درهم-غیر از «چند اسـتثنا» و اینکه عمده کتیبه‌های کوتاه اردشـیر اول به چهار زبان نوشته شـده است؛ فارسی باسـتان، عیلامی هخامنشی، بابلی هخامنشـی و مصری باستان. این کتیبه اما به سه زبان نوشته شـده است. در متن فارسی باستان بین دو واژه، واژه جداکن دیده نمی‌شود و علامت تخصیص‌گر DIŠ قبل از هر دو واژه به شـکل یک میخ عمودی منفرد آمده است. علامت تخصیص‌گر پیش از نام اردشیر با m نشان داده شده است. دو نشانه ak و su در این تصویر کمی مبهم هستند؛ بنابراین با علامت تعجب حرف‌نویسی شده‌اند [نشانه ak با شکل معمول آن در کتیبه‌های هخامنشی تفاوت دارد]. به دلیل املای نام اردشیر در نسخه‌های عیلامی و بابلی و تفاوت این املا در کتیبه‌ها حتی شـاید اردشیر دوم باشد. با این وصف اصالت یا جعلی‌بودن کتیبه «فعلا» مشخص نیست. پشت غلاف دو حلقه دیده می‌شود که یک نوآوری است و در موارد دیگر دیده نشده است. با این اوصاف تا آنالیز عنصری، عیارسـنجی رادیولوژی، بررسی شیوه‌های قلم‌زنی و جوشـکاری و اتصالات برای تعیین اصالت شـیء همچنان باید شکیبا بود. باید صبر کرد و منتظر بررسی‌های کارشناسی دقیق‌تر بود. هرچند نقوش روی آکیناکه -با کتیبه اردشیر اول هخامنشی- تا حدودی با نمونه موزه بریتانیا و نیز نقش آن در تخت جمشید و بیشتر با یک نمونه سکایی شباهت‌هایی دارد اما طبق گزارش برخی باستان‌شناسان جعلی زیباست و بر اسـاس بررسی‌ها، کتیبه آن اشکالاتی دارد. با این وصف تا بررسی‌های دقیق‌تر زبان‌شناسی، باستان‌شناسـی و اجماع نظر کارشناسـان آثار هنری دوره هخامنشی باید صبر کرد. پرونده این شـیء هم کاش بررسی شود تا مشخص شـود این اثر چگونه به گتی‌ویلا رسیده است. دکتر متئو کنپا از استادان بنام مشـغول در دانشگاه کالیفرنیا که آکیناکه منسوب به اردشیر اول هخامنشـی را از نزدیک بررسی کرده است، پاسخی در فیس‌بوک به بنده دادند که لازم اسـت آن را در اینجا مطرح کنم: «وقتی این اثر از جعبه برای قراردادن در نمایشـگاه خارج شـد، متوجه شدم که چوب خشک‌شده (پوسیده) در غلاف وجود دارد. همچنین می‌توانید ببینید که بقایای تیغه، زنگ زده اما باقی مانده است. اگر تقلبی باشد، باید کاری بسیار پیچیده و علمی باشد تا چوب باستانی و فلز اکسیدشده را در خود جای دهد. من [کنپا] از متصدیان گتی خواستم از آن نمونه‌برداری و آزمایش کنند، اما آنها نخواستند زیر بار آن بروند. ای‌کاش آنها این کار را انجام می‌دادند تا امکان بررسـی داده‌های تجربی به دست آید». نظر ایشان درباره کتیبه این بود که «من هم مطمئن نیسـتم... کتیبه با فرمول معمولی که روی ظروف هخامنشی می‌بینیم متفاوت اسـت. اما به‌طور کلی باید نسبت به کتیبه‌های «بیش از حد کامل» و یکنواخت شـک کنیم. واقعا امیدوارم مجموعه‌ای کـه آن را در اختیار دارد مایل به آزمایش چوب باشـد». خنجر طلایی منسوب به اردشیر هخامنشـی در کنار حدود ۲۰۰ شیء تاریخی دیگر در نمایشگاه «ایران باستان، جهان کلاسیک» از ششم آوریل (چهارشنبه ۱۷ فروردین) در موزه گتی‌ویلا در شـهر لس‌آنجلس آمریکا، به نمایش گذاشته شده است. آثار به نمایش گذاشته‌شـده از موزه‌های ایالات متحده آمریـکا، اروپا و خاورمیانه، ازجمله متروپولیتن، مؤسسه شرق‌شناسی شیکاگو، لوور و برلین و همچنین مجموعه‌های خصوصی گردآوری شده است.

*باستان‌شناس و کارشناس وزارت میراث فرهنگی

علیرضا عسکری چاوردی*

کشف ظرفیت فرهنگی آثار تاریخی در نوروز ۱۴۰۱

جشن بزرگ نوروز در سرتاسر کشور در تمام آثار تاریخی با سابقه‌ای کم‌نظیر برگزار شـد. بازتاب گسـترده این جشـن معنوی بر شکوه کشـور و فخر میراث فرهنگی افزود.

چشـم‌انداز این‌همـه نظـم و نظـام فرهنگـی وزارت میـراث فرهنگـی، گردشـگری و صنایع دسـتی به‌ویـژه در پایگاه‌های ملی و جهانـی در برپایی نوروزگاه‌هـا بی‌نظیر بـود. این نوروزگاه‌ها، تجربه‌هایی بسـیار فراتر از شـادی مـردم برای مدیران میراث فرهنگی، گردشـگری و صنایع دسـتی فراهم آورد. اینکـه این ظرفیت بزرگ معنوی، طبیعی، عرفـی و فرهنگی یعنی نوروز تا چه حـدود می‌تواند بر توان فرهنگی امروز کشـور بیفزایـد و مهم‌تر اینکه ظرفیت آثار تاریخی کشـور تا چـه حـدود می‌تواند در خدمـت فرهنگ قـرار گیرد. می‌تـوان گفـت بزرگ‌ترین دسـتاورد نوروز امسـال این بود کـه وزارت میراث فرهنگی، گردشـگری و صنایع دسـتی، ظرفیت فرهنگی آثار تاریخی کشـور را کشف کرد.

چگونگی بهره‌برداری از ظرفیت میراث فرهنگی در حقیقت به میزان درک ما از ظرفیت‌ها و کارکردهای تاریخی آثار و بناهای باسـتانی بستگی دارد. استفاده صحیح و متناسـب از ظرفیت فرهنگی هـر اثر تاریخی، در حقیقت همان درک میراث معنوی تاریخ کشـور اسـت و مصداق آن تنوع میراث معنوی کشور در ابعاد مذهبی، عرفی، طبیعی، اجتماعی و سیاسی در سطح محلی تا ملی است.

چگونه می‌توان از این ظرفیت‌های تاریخی- فرهنگی در تطبیق و متناسـب با کارکرد هر اثر تاریخی در موضوع جشن نوروز تا جشن‌های شعبانیه، رمضان، محرم، شـاهنامه‌خوانی، تعزیه، عبادت‌ها و نیایش‌های جمعی، آواها و نواهای معنوی اسـتفاده کرد؟ چگونـه می‌توان بر فخر میراث فرهنگی کشـور در دیر مغان گرفته تا مساجد افزود؟ راهکارها و روش‌ها برای سرزمینی که یک هزاره و نیم با سـنت‌ها و اعتقادات اسلامی زیسته است و پیش از آن هزارها ریشه در تاریخ، فرهنگ و معنویت دارد، چیسـت؟ چگونه می‌توان این تنوع بزرگ میراث معنوی را در پهنه وسـیع اقلیم زیسـتی این سـرزمین در تطبیق با کارکردهای واقعی هر اثر باستانی تعریف کرد و به کار گرفت؟

بازشناسـی تاریخ فرهنگی کشـور رسـالت اصلی وزارت میـراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی است. بازشناسـی تاریخ فرهنگی کشور نه‌تنها درک تاریخ گذشـته، بلکه کشـف ظرفیت‌های فرهنگی امروز کشـور برای مدیریت فرهنگـی قرن جدید و فراهم‌کـردن زمینه رویدادهـای هنری-فرهنگی امروز جامعه در پیوند با سنت‌هاست.

نوروزگاه‌هـای امسـال با همـه تنوع و کثـرت درس بزرگ تاریخ سـرزمین ایران کهنسـال بـود و به ما نشـان داد تاریـخ فرهنگی این سـرزمین بزرگ و پهناور نیازمند بازشناسـی گسـترده و عمیق علمی و به‌کارگیری صحیح آن در معرفی است.

* مدیر پایگاه میراث جهانی منظر باستان‌شناسی ساسانی فارس فیروزآباد و سروستان

عکس: ایرنا

اورارتوها از آغاز تا پایان

محمدرضا نسب‌عبدالهی: اورارتوها در ابتدا به شکل اتحادیه اقوام بودند و نه مثلا یک امپراتوری. شلمنصر یکم، پادشاه آشـوری از اورارتو به‌عنوان یک منطقه جغرافیایی یاد کـرده، نه یک پادشـاهی. اورارتو در واقع نام تمدنـی در عصر آهن اسـت. از نقطه نظر گسـتره جغرافیایـی، این تمدن در اطـراف دریاچه ارومیه، دریاچه وان، سرزمین کوهستانی ارمنستان و ناحیه آناتولی شرقی ترکیه امروزی قرار داشته است. اورارتوهـا از حدود ۸۶۰ تا ۶۰۰ پیـش از میلاد بر این منطقه حکمرانی داشته‌اند.

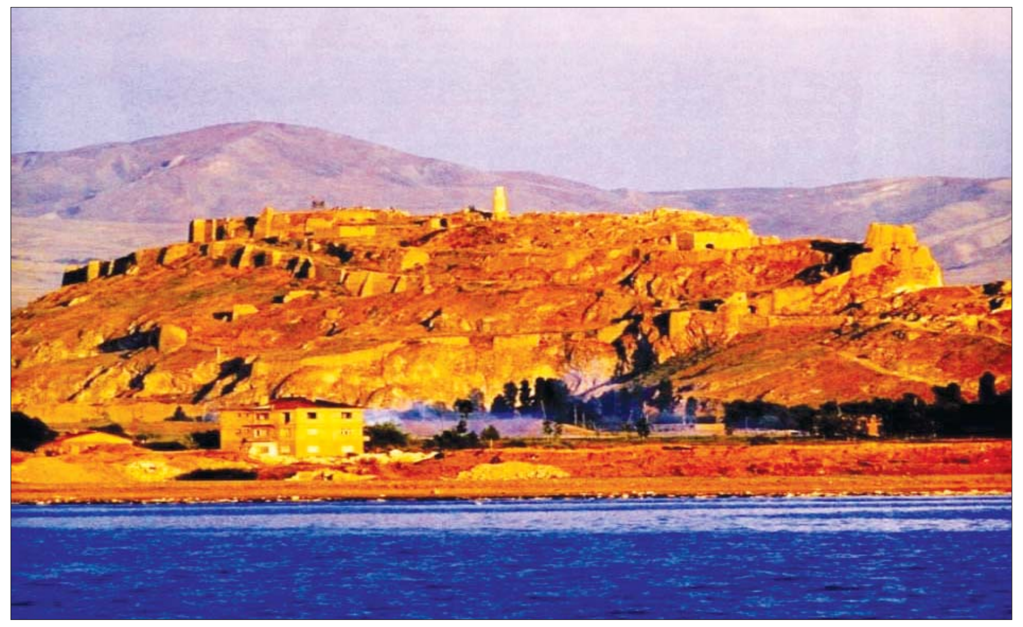

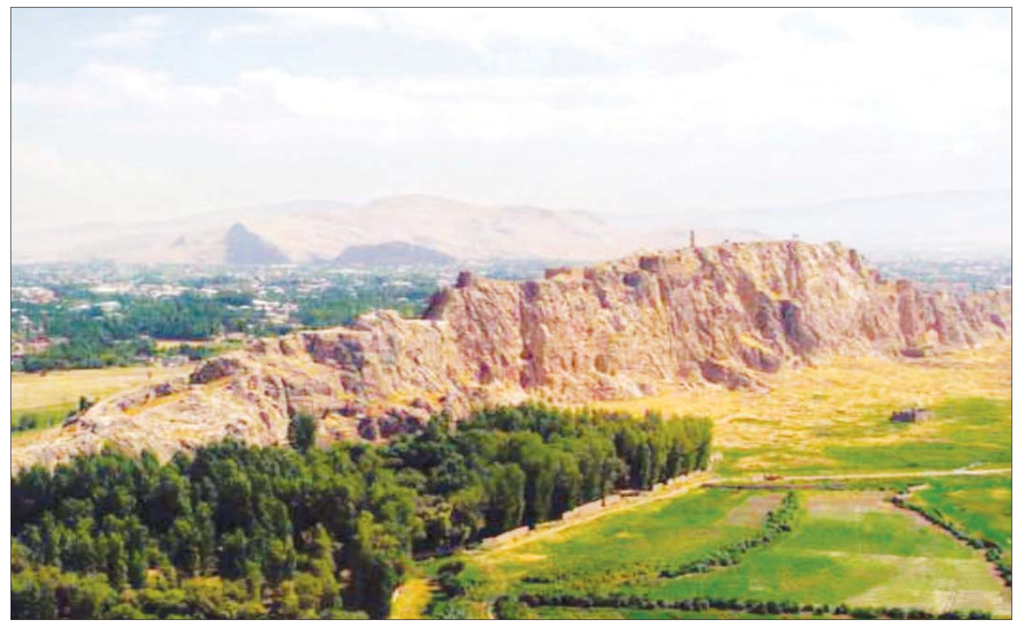

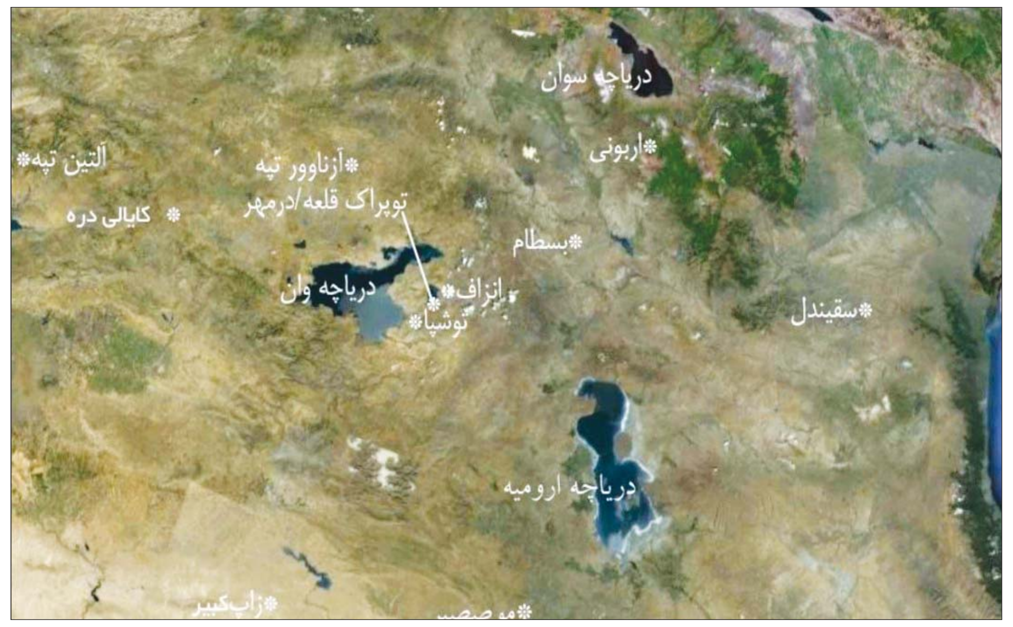

دکتر مریم دارا، دانش‌آموخته رشـته فرهنگ و زبان‌های باستانی می‌گوید: اولین سـندی که از حضـور اورارتوها داریم، در منطقه حوالی شـرق وان اسـت که این اسـناد از آشوری‌ها باقی مانده. در کتیبه‌های آشـوری می‌گویند که تعدادی پادشاه یا شـاهزاده را که احتمالا کدخدا یا رئیس قبیله بودند، شکسـت دادند. به مرور که در تاریخ جلو می‌رویم تا حدود ۹۰۰ قبل از میلاد کم‌وبیش می‌بینیم که آشـوری‌ها از شکسـت این رؤسای قبایل یا شاه‌ها نام می‌برند. این از ابتدا تا قبل از این است که خود اورارتوها کتیبه‌دار بشوند و بتوانند خودشان از خودشان صحبت بکنند.

بـه گفته او، آن چیزی که به‌عنوان کتیبه‌های شـاهی از اورارتوها به دسـت ما رسـیده اسـت، به‌طور کلی دو گونه هسـت؛ یکی کتیبه‌هایی هسـتند که فتح‌نامه هسـتند مثل بین‌النهرینی‌ها که می‌رفتند یک جایی را فتح می‌کردند و استلی، نقش برجسته‌ای، دیوارنوشته‌ای آنجا می‌گذاشتند و می‌گفتند که ما اینجا آمدیم و گرفتیم. اورارتوها هم این کارها را کردند؛ حالا یا آن محل را برای همیشـه به مرزهای خود می‌افزودند یا به دلایل گوناگون از دسـت می‌دادند. دسـته دوم کتیبه‌هایی هستند که مختص ساخت‌وساز شاهان هستند. شاه سـازه‌ای از قبیل دژ، معبد، سد، کانال، دریاچه مصنوعی و... می‌سـاخت و کنارش یا روی آن کتیبه شـاه سازنده را بر جای می‌نهاد. به‌این‌ترتیب تاریخچه لشکرکشـی‌ها و ساخت‌وسـازهای اورارتوها با این کتیبه‌ها شناسایی می‌شود.

دکتـر دارا بر این باور اسـت: این احتمال نیز وجود دارد که سـازه‌ای به دسـت بیاید که کتیبه ندارد یا به دسـت ما نرسـیده و آن‌گاه از روی پلان و مصالح و روش سـاخت و چینش دیوارها شاید بتوان گفت اورارتویی است. بسیاری از جاها ممکن اسـت یک قلعه کوچک، دیواری، سـدی یا یک بخشی از یک سدی به دست بیاید و به خاطر چینش سـنگ‌ها یا معماری حدس بزنیم که این اورارتویی است؛ اما وقتی این کتیبه‌ها باشـند به ما تقریبا همه چیز را نشـان می‌دهند. ازجمله سازه‌هایی که اورارتوهـا برای مصرف عام می‌سـاختند یا آماده و لایروبـی و برای مصارف مردم آماده می‌کردند، دریاچه و کانال و چشـمه بوده اسـت؛ مانند چشـمه‌ای در اژدها بولاغی در آذربایجان غربی که هنوز هم اسـتفاده می‌شود. کانال‌ها هم بودند برای اینکـه آب را از یک بخش به بخش دیگر هدایت کنند؛ چون بیشـتر بخش‌هایی که اورارتوها گرفتند و آنجا حکومتشان را گسترش دادند، بخش‌های کوهستانی هستند، منبـع غنی از آب هسـت؛ ولی برای اینکـه بتوانند این آب‌ها را بـه جای مورد نیاز برسانند و بعد ذخیره کنند، نیاز به کانال‌کشی و ایجاد دریاچه‌های مصنوعی داشتند و باید کاری مثل لوله‌کشـی انجام بدهند که از طریق کانال‌ها این کار انجام می‌شد. دریاچه‌های مصنوعی نیز بزرگ نبودند؛ ولی برای ذخایر آب به شـکل اسـتخرهای بزرگ لازم بودند تا برای مصرف روزانه دژها، شـهرها، کشاورزی، دامداری و مصرف مردم در طول سال آب داشـته باشند. ما از این ساخت‌وسازها مطلع هستیم؛ چون کتیبه‌هـای بسـیار زیادی از اینکه هر پادشـاهی اینها را سـاخته، داریم. معابد هم هسـت که ما از اورارتوها می‌شناسیم و اکثرا داخل قلعه‌ها به دست آمدند؛ به جز معبد خدای بزرگ‌شـان، خالدی، به نام موصَصیر که در عراق کنونی اسـت. اکنون منطقه‌ای به نام موجَسـیر عراق را هم‌نام و بازمانده این معبد شناسـایی می‌کنند.

دژهـای اورارتویی برج‌ها، اصطبل، معبد، مقر فرماندار یا شـاید پادشـاه، اقامتگاه سـربازان و اهالی دژ، انبار و بخش‌های دیگر داشـتند. مقابر دستکند صخره‌ای نیز از اورارتو بسـیار به دست آمده اسـت؛ بنابراین چیزهایی که می‌سازند خیلی متنوع بوده و جزء اسـنادی اسـت که باقی مانده و معماری‌ها و نوع معماری خاصی که خیلی موارد مختص خود اورارتوهاسـت، نه اقوام قبل و بعد از اورارتوها می‌توانیم شناسایی کنیم. آنها توانستند در برهه کوتاه حدود ۲۵۰ساله این همه کار کنند که در آن زمان کار آسانی نبوده است.

او دربـاره آثار اورارتویـی در موزه‌های ایـران و جهان می‌گویـد: محوطه‌های اورارتویی که به مرزهای کنونی ایران بخورد، بیشـتر در آذربایجان شـرقی و غربی هسـتند. بیشـترین تمرکز آثار اورارتویی را در دو موزه باستان‌شناسـی تبریز و موزه ارومیه می‌توانید ببینید؛ اما یک‌سـری از آثاری که شـاخص هم هستند، آورده‌اند به موزه ملی که متأسفانه تعداد اندکی برای نمایش وجود دارند و بیشتر آنها در مخزن موزه ملی قرار دارند. موزه رضا عباسـی هم به دلیل اینکه پیش از انقلاب توانسته بود بسـیاری از آثار قبـل از انقلاب در مجموعه‌ها را جمع‌آوری کند، آثار شـاخص فلـزی‌ای از اورارتوها دارد. نمونه‌هایی از آثـار اورارتویی هم از قبور تول طالش در موزه رشـت نگهداری می‌شـود. موزه‌های ترکیه مانند موزه باستان‌شناسی و تاریخ اسـتانبول، موزه وان و شـهرهای دیگر در ترکیه، موزه تاریـخ ایروان، موزه اربونی و موزه‌های شـهرهای دیگر ارمنستان نیز این آثار را دارند. موزه‌ها و مجموعه‌هایی در آلمان و حتی ژاپن نیز از این آثار بی‌بهره نمانده‌اند. در موزه هرمیتاژ نیز آثار شاخص بسـیاری از اورارتوها به لطف کاوش‌های پیوتروفسـکی و سپس ریاست او بر موزه هرمیتاژ نگهداری می‌شوند.

تاریخ اورارتوها

دکتـر مریم دارا یکی از متخصصانی اسـت کـه در زمینه اورارتوهـا کار کرده. دکتر دارا عضو هیئت‌علمی پژوهشـکده زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌ها و پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری است. از او چندین کتاب ازجمله «کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران» چاپ شـده اسـت. آنچه در ادامه می‌خوانید متن سـخنان دکتر مریم دارا درخصوص اورارتوهاست: بین قرن نهم تا هفتم ق.م، حدود دو و نیم سده، در یک حوزه جغرافیایی که تقریبا بین سه دریاچه قرار می‌گیرد و اگـر ذره‌ای مرزها را با اغماض در نظر بگیریـم، چهار دریاچه، اورارتوها حکومت کردنـد. مرزهای اورارتوها به دریاچه وان در ترکیه، بـه دریاچه چیلدیر، به دریاچه سوان ارمنستان و به دریاچه ارومیه در ایران می‌رسیده.

من خیلی با مرزکشـی برای تمدن‌های باستانی موافق نیسـتم؛ به خاطر اینکه وقتی شـما مرز می‌کشید، یعنی یک حدود جغرافیایی تعیین می‌کنید و این ذهنیتی پیـش می‌آورد که مثلا هر زمانی که آن حکومـت برپا بوده، تمام این مناطق تحت تسـلطش بوده و این مرزها محدوده‌اش بوده است. در صورتی که معمولا در دوره باستان این اتفاق نمی‌افتد. یعنی سرزمین‌هایی به دست می‌آیند و از دست می‌روند. حتی در زمانی یک پادشـاه ممکن است دو تا سه بار یک سرزمینی را از دست بدهد و مجبور شـود دوباره بگیرد. بنابراین من با این خط‌کشـی‌ها کمی مخالف هسـتم. بنابراین بهتر اسـت این خط‌کشـی‌ها را با اغماض در نظر بگیریم. بهتر است که ما محوطه‌هـا و محـدوده را در نظر بگیریم نه مرز جغرافیایی مثل مرزهای سیاسـی کشورهای کنونی را.

آن چیزی که ما از اورارتوها اولین بار می‌خوانیم، در کتیبه‌های آشوری‌هاسـت. بین‌النهرینی‌ها سبقه خاصی راجع به نگارش دارند. هر اتفاقی را که می‌افتد سعی می‌کنند منعکس کننـد. اگرچه خیلی وقت‌ها هم حتـی بزرگ‌نمایی دارند. به هر حال اولین بار آشـوری‌ها هستند که از شلمنصر اول و از هشت شاهک یا شاه سخن می‌گویند که از کشور اورارتو هستند و اینها را در نبردی شکست داده. این مربوط به ۱۳۰۰ قبل از میلاد است.

ولـی به مرور زمان از پادشـاهان دیگری مثل توکولتی نینورتا ۴۰ پادشـاه را نام می‌برد. قطعا وقتی اینجا کلمه پادشـاه را در کتیبه‌هـا بخوانید، به آن مفهومی که ما فکر بکنیم که یک شاهنشـاهی اسـت و تخت و تاجی دارد و قصری دارد و اینها نیسـت. احتمالا اینها رئیس طایفه‌ها یا شـاهک‌ها هستند. یا حتی می‌توانند رئیس خانواده‌ها باشند.

اورارتوها خود را اورارتو نمی‌نامیدند

در ایـن کتیبه‌های آشـوری بین‌النهرینی هر جایی که از اوررتو یاد شـده، اوررتو یا بعدها اورشـتو یاد کرده‌اند. ما اورارتوها را اورارتو می‌نامیم چون که آشـوری‌ها آنها را اورارتو می‌نامیدند ولی اینها به خودشـان این اسـم را اطلاق نمی‌کردند. ما چون بعدها با این کتیبه‌ها آشـنا شدیم واژه اورارتو باقی مانده و ما آن چیزی را که آنها خودشـان به خودشـان می‌گفتند، اطلاق نمی‌کنیم. اورارتوها خودشان را چه می‌نامیدند؟ اورارتوها دو لفظ برای خودشـان بـه کار می‌برند و هیچ‌وقت از کلمه اورارتو استفاده نمی‌کنند. آنها به خودشـان مردم سرزمین بی‌یا می‌گفتند که با نام بیایینلی یا بیاینیلی در کتیبه‌هایشـان یاد می‌شـود. به خودشان مردم سرزمین بی‌یا می‌گویند. ولی در جاهایی هم پادشاهی برای اینکه خودش را مهم‌تر جلوه دهد، باز مثال می‌زنم مثل مثلا شاه ایلام که می‌گوید من شاه شوش و انشانم، شاید ایرانی‌ها بیشـتر با این اصطلاحات آشـنا باشـند، در اورارتو می‌گویند که شاه سرزمین توشپا، توشـپا پایتخت اورارتوها اسـت. بنابراین این دو لفظ بی‌یا و توشپا برای این سرزمین به کار رفته.

ارمو، پایه‌گذار اورارتو

حـالا وارد مسـائل تاریخ و تمدن و فرهنگ بشـویم. فردی به اسـم آقای ارمو، اولیـن بار به نظر می‌آید کـه تصمیم می‌گیرد قوم اورارتو را، این شـاهک‌ها را، این رؤسـای قبیله یا هر اسـمی که برایش بخواهیم در نظر بگیریم و سندی نداریم که کدامش درسـت‌تر اسـت، زیر یک پرچم قرار داده و با هم متحـد بکند و به عنوان شاه اینها شـناخته بشود. منتها مثل خیلی از سلسله‌های باستانی، نفر اولی که این کار را می‌کند وقت نمی‌کند کتیبه بنویسـد یا کارهای اضافـه‌ای انجام بدهد. فقط همین‌قدر که اتحادی ایجاد کند یا با مردم سـروکله بزند، با دشمن‌ها سروکله بزند کفایت می‌کند. بنابراین ما از خود ارمو هیچ سندی نداریم ولی سه جا در کتیبه‌های آشوری به اسم او به عنوان شاه اورارتو اشاره شده است. ارمو را می‌توانیم به عنوان بنیادگذار سلسـله اورارتو بدانیم که هیچ بنا و هیچ کتیبه‌ای از دوره‌اش شناسـایی نشد. منتها نفر بعدی که در لیست پادشاهان اورارتو است، ساردوری اول است. این آقای سـاردوری اول پسر ارمو نیست. پسر لوتیپری اسـت. متأسفانه نمی‌دانیم چه اتفاقی می‌افتد که قدرت به دست پسر لوتیپری می‌افتد.

ایشپوئینی اورارتویی به مثابه داریوش هخامنشی

سـاردوری اول به لحـاظ شایسـتگی و کارهایی که می‌خواهد بکنـد، خیلی با داریوش هخامنشـی قابل مقایسه است. به خاطر اینکه اولین بار کتیبه‌ها را نگارش می‌کنـد. می‌گوید من می‌خواهم برای خودم پایتختی بسـازم و قلعه‌ای در شـرق دریاچه وان می‌سازد و اسم اینجا را توشپا می‌گذارد.

فرزندان ساردوری هسـتند که هرچه بیشتر اورارتوها را قدرتمندتر می‌کنند و به لحاظ فرهنگی هم بیشـتر به این قضیه می‌پردازند. پسـر ساردوری اول، ایشپوئینی اسـت. این ایشـپوئینی شـخصیت بسـیار ویژه و خاصی اسـت که در تمام دوران اورارتوها فرد دیگری مثل او نیسـت. به خاطر اینکه در عین حال که خیلی باعُرضه اسـت و می‌خواهد خیلی ساخت‌وساز انجام دهد و لشکرکشی کند، کارهایی انجام می‌دهد که اینها در دوره باسـتان حائز اهمیت اسـت. مثلا این آقا کسـی است که اولین بار دستور می‌دهد خط اورارتویی را ابداع کنند که ساده‌تر از خط اکدی نوشته شـود مثل همـان کاری که داریوش کرده و خط فارسـی باسـتان را برای پارس‌ها ساخته، ایشپوئینی همچنین تصمیم می‌گیرد در دوره حکومتش بیشترین کتیبه‌هایی که نگارش می‌شـد به خط اورارتویی باشـد. او ساخت‌وسـازهای زیادی هم انجام می‌دهد. به گونه‌ای مصلح است یعنی سعی می‌کند اتفاقاتی را که ممکن است به ضعف اورارتوها ختم شـود، پایان دهد. ما می‌دانیم که اولین بار تالارهای ستون‌دار توسـط اورارتوها و احتمالا از سوی ایشپوئینی ساخته شده و کتیبه‌ای هم پیدا شده روی شال سـتون که می‌گوید این یک تالار ستون‌دار است. اینها مهم است. یا برای اولین بار سـعی می‌کند مذهب مشترک بسـازد. برای اولین بار این ایشپوئینی است که خالـدی را در واقع به عنوان خدای بزرگ، خدای برتـر، خدایی که بقیه خدایان زیر نظرش هسـتند، عَلَم می‌کند. از زمان اوسـت که عنوان خالدی را می‌شـنویم. اگرچه سـاردوری در کتیبه‌هاش از سـرور یاد کرده ولی اینکه این سـرور آیا خالدی اسـت یا خدای دیگری اسـت، نمی‌دانیم. این آقای ایشـپوئینی خیلی آدم خاصی است، به خاطر اینکه خیلی در دوره باستان هیچ شاهی نمی‌گوید من و ولیعهدم با یکدیگر شاه باشیم اما آقای ایشپوئینی برای اولین بار این بنا را در حکومت اورارتوها می‌گذارد و همراه با پسرش شاهی می‌کنند. یعنی مینوآ که در واقع ولیعهد پادشاه بوده، عنوان ولیعهد ندارد، عنوان شـاه پیدا می‌کند. یعنی اورارتوها هم‌زمان دو شاه دارند و در کتیبه‌هایی که از این دوران باقی مانده، از هر دو اینها به عنوان شـاه یاد شده. این هم‌زمان می‌شود با شمشی اَداد پنجم در بین‌النهرین.

گسترش مرزهای اورارتویی به سمت غرب دریاچه ارومیه

تقریبا می‌شـود گفت خرد ایشپوئینی (اگر فکر کنیم آدم خردمندی است که این کارها را کرده) و قدرت جوانی آقای مینوآ به یکدیگر کمک می‌کند که اینها شـروع کنند مرزها را گسترش دهند و مرزهای اورارتو را تثبیت کنند. اینها به سمت دریاچه ارومیه می‌آیند؛ یعنی این بزرگ‌شدن نقشه اورارتو از شرق دریاچه وان، اول به سمت جنوب مرزهایشـان به سمت غرب دریاچه ارومیه است. اینها حتی به ماورای قفقاز هم می‌روند؛ یعنی در دوره حدود ۱۰ سال سعی می‌کنند مرزهایشان را خیلی بزرگ کنند و گسترش بدهند.

سفرهای زیارتی اورارتویی

مهم‌ترین معبد اورارتوها که معبد خدای خالدی اسـت در ورژن‌های آشوری به اسم موساسیر اسـت، ولی در ورژن‌های اورارتویی به اسم اردینی شناخته می‌شود. یعنی دو اسـم دارد. در واقع می‌توان به آن معبد خارج از مرزهای اورارتویی گفت. یعنی هیچ‌وقت موساسیر داخل اورارتو قرار نگرفته. شـاهان اورارتویی مثلا شبیه ساسـانیان که باورها بر این است که به تخت سـلیمان می‌آمدند برای اینکه شاید مشـروعیتی برای خودشان ایجاد کنند و آنجا شاید تاج‌گذاری مذهبی داشته باشند، انگار این اتفاق در اورارتو هم می‌افتاده، یعنی می‌خواهند بابَ کنند پادشاهان برای اینکه مشروعیتی داشته باشند به سفرهای زیارتی بروند. یعنی از توشپا بیرون آیند و برای زیارت به موساسیر بروند.

لشکرکشی مینوآ به پارس و مانا

ما می‌دانیم که مینوآ به پارس و مانا لشکرکشـی می‌کند و این خیلی مهم است و در شـناخت این دو دوره که ما ایرانی‌ها سـند کمتری از ایـن قضیه داریم، خیلی کمک‌کننده است. مینوآ حتی می‌گوید که من از مانا تا آشور را آتش زدم.

فرد بعدی اینوشـپوآ پسـر مینوآ و نوه ایشپوئینی اسـت که در کتیبه‌های سنگی و فلزنوشـته‌ها نام او اینوشـپوآ می‌آید؛ هرچند حرفی از اینکـه او ولیعهد یا اینکه جانشـین اسـت، زده نشـده. نمی‌دانیم چه می‌شـود که در ادامه قدرت به دست اینوشـپوآ نمی‌افتد و آرگیشتی پسر دیگر مینوآ قدرت را در دست می‌گیرد با اینکه تا زمانی که ایشپوئینی هست، هیچ حرفی از آرگیشتی زده نمی‌شود.

حالا آیا این آقای اینوشـپوآ فوت شـده؟ کشته شـده؟ به زندان انداخته شده؟ آیا آرگیشـتی کودتا کرده؟ ما نمی‌دانیم اما این را می‌دانیم که آرگیشتی شـاه شده و عجیب اینجاسـت. تا اینجا هر کسـی شاه می‌شـده، از پدر خودش اسم می‌برد. حتی سـاردوری با اینکه لوتیپری پدرش نبوده از او اسم می‌برد ولی آرگیشتی خیلی علاقـه‌ای به اسـم‌بردن از مینوآ نـدارد و همین این ظن را ایجـاد می‌کند که اصلا برخلاف نظر پدرش شـاه شـده. زمان شمشـی اَداد چهارم اسـت که آرگیشتی شاه می‌شـود و بلندترین کتیبه اورارتویی که تا به حال شـناخته شـده، در قلعه توشپا از اوسـت. تقریبا می‌توان گفت در زمان آرگیشـتی اول بزرگ‌تریـن مرزهای اورارتو پایه‌گذاری می‌شـود و مرزهـا تقریبا به بزرگ‌ترین حالت خودش می‌رسـد. او حتی از مینوآ بیشـتر به کشتار اشـاره می‌کند که خب قطعا وقتی می‌خواهد این مرزها را بخواهد بگیرد نیاز به خشـونت دارد. ولی در عین حال، آرگیشتی خیلی اهل کتیبه ویسیِ بنایی نیست. معلوم است که بنایی نساخته که خیلی بخواهد روی آن مانور دهد و بیشتر به پیروزی‌هاش پرداخته است.

نفر بعدی در این لاین پادشـاهی سـاردوری دوم، پسر آرگیشتی است. وقتی مرز خیلی بزرگ می‌شـود، دائم شورش می‌شـود. دائم در غرب دریاچه ارومیه و سوان شـاهد شورش‌هایی هستیم؛ بنابراین لشکرکشـی‌هایی در این دوره می‌بینیم که از آن جمله سرکوب ماناهاست. باز ما سند داریم که ماناها را این پادشاه، یعنی ساردوری دوم سرکوب کرده است. این نشـان می‌دهد که اینها دائم می‌خواهند از زیر سلطه اورارتوها خارج شوند.

ویژگی‌ای که سـاردوری دوم دارد و حتی پدرش بـا آن همه کارهایی که انجام داده ندارد، این اسـت که آدم مغروری اسـت. از کجا می‌دانیم؟ چندین بار، در چند کتیبه‌اش به خودش اشـاره می‌کند که ببین من چه کسـی هستم که مثلا رفتم به فرض مانا را گرفتم! ببین من چه کسـی هسـتم که مثلا تا آن منطقه‌ها رفتم! و این یک خودبزرگ‌بینی خاصـی دارد که حتی پدرانش که کارهای جالبی کردند ندارند. این کتیبه در منطقه سـقندل ایران است و ساردوری دوم نوشته و آنجا یک یادگاری از خودش باقی گذاشـته ولـی احتمال بزرگ‌نمایی در آن زیاد اسـت، در این کتیبه می‌گویـد من ۵۵ شـهر و ۲۱ قلعـه را گرفتم. هرچند عجیب اسـت اما چیز خیلی غیرقابل تصوری نیست.

روسـای یکم شاه بعدی که باز پسـر شاه قبلی اسـت و هم‌زمان با سارگون در بین‌النهریـن اسـت. در این دوره لشکرکشـی‌ها همچنان به غـرب دریاچه ارومیه ادامه دارد که نشـان می‌دهد غرب دریاچه ارومیـه همواره یک معضل بزرگ برای اورارتوهاست. باز در این زمان حمله به مانا ذکر می‌شود.

نفر بعدی که پسر روسای اول است، آرگیشتیِ دوم است. نفر بعدی روسای دوم پسـر آرگیشتی دوم است. روسـای دوم افولی رَا که اورارتو به آن دچار شده بود به دوره شـکوه ایشـپوئینی و مینوآ تبدیل می‌کند. چطوری؟ با شهرسازی. روسای دوم به‌شدت به شهرسازی علاقه داشته. شهرهای بزرگ می‌سازد و بزرگ‌ترین شهرها به غیر از توشـپا پایتخت اورارتوها را که به یادگار داریم، تقریبا اکثر آنها یادگار روسـای دوم اسـت. ما می‌دانیم که فردی به نام روسا بعد از روسای دوم شاه می‌شود ولی پسر او نیست. این پسر ابیمینه است. یعنی باز خط قدرت شکسته. به چه دلیل پسر روسای دوم شاه نشده؟ پسـری ندارد؟ چه اتفاقی افتاده؟ متأسفانه نمی‌دانیم. نفر بعدی که شـاه می‌شود ساردوری سوم است. باز این سـاردوریِ سوم، پسر روسای سوم نیست. دوباره حلقه قدرت به دست خاندانی دیگر می‌افتد.

زوال اورارتوها

چند نظریه درباره اینکه اورارتوها چگونه قدرت را می‌بازند و از صحنه سیاسـی حذف می‌شـوند وجود دارد. یکی از ایـن نظریه‌ها که خیلی هم طرفدار دارد مادها هسـتند که قدرت می‌گیرند و در برابر آشور ایسـتادگی می‌کنند؛ بنابراین احتمالا در برابر اورارتوها هم می‌توانند بایستند.

یـک فرضیه هم کوروش اسـت. ما می‌دانیم که کوروش احتمـالا خیلی از این پادشاهی‌های کوچک را حالا یا با زور یا با تساهل و تسامح توانسته به دست بیاورد.

از طرفی آن چیزی که شـواهد باستان‌شناسی در آن پررنگ است، احتمال می‌دهند سکایی‌ها از زمان روسـای دوم قدرت می‌گیرند و شاید اینها توانسته‌اند اورارتوها را از صحنه خارج کنند. ولی هر اتفاقی برای سلسـله پادشاهان اورارتو افتاده باشد، قطعا این شـهرها این مردمانی که زیر آن چتر زندگی می‌کردند، حالا با هر فرهنگ قبلی که بودند، اینها از بین نرفتند بلکه فقط پادشـاهی حذف می‌شـود. ما این را هم می‌دانیم ارامنـه که اروپایی هسـتند از خیلی قبل‌ها بـه این منطقه مهاجرت کردند و سـاکن شـدند. ولی دلیل بر این نمی‌شود که ارامنه اورارتو هسـتند، نه. در واقع ارامنه وارث سرزمین‌هایی هستند که اورارتوها در آنجا پادشاهی‌ها را بنیان گذاشتند و اداره کردند.

کتیبه‌های اورارتویی

اشـکال کتیبه‌های اورارتویی با فارسی باسـتان قابل قیاس است، به‌خاطر اینکه همان شیوه‌ای که پادشاه می‌خواهد خودش را مطرح کند، کارهایی را که می‌خواهد انجام بدهد در این کتیبه‌ها می‌بینیم. اگرچه پادشـاهان هخامنشی خیلی کمتر این جنـگ و جدال و خون‌ریزی‌ها را عنوان کردند، غیر از اینکه سـندی این‌چنین خونین نمی‌بینیم. اورارتوها تمام طول مدت دارند این فخرفروشـی را انجام می‌دهند. این روال که از بین‌النهرین شـروع شـده و اورارتوها در واقع میراث‌دار این قضیه هستند و هخامنشـیان هم همین‌طور، کسـانی که بـه این ادبیات و کتیبه‌هـا علاقه دارند، می‌توانند دراین‌باره مطالعه و کار کنند و این قیاس‌ها را انجام دهند.

زبـان اورارتویی خواهر زبان هوری اسـت. هوری‌ها قبل از اینکـه اورارتوها در منطقه قدرت بگیرند حضور داشـتند و قدرتشـان را از دسـت دادند. اینها زبانشان هم‌خانواده اسـت. اورارتویی هوری نیسـت ولی هم‌خانواده هستند. مثل زبان‌های مختلفی که گاهی با هم هم‌خانواده‌اند و از یک ریشـه‌اند، این دو تا هم همین‌طور. این قیاس‌های بین کتیبه‌ها خیلی خیلی مهم اسـت. مقداری انجام شده و مقداری در دست انجام است.

تدفین‌های اورارتویی

تدفین‌های پادشـاهان و رده‌های بالای جامعه قطعا در غارهای دست‌کند انجام می‌شده که تعداد زیادی از اینها را در شمال غرب ایران و همچنین در توشپا یا قلعه وان شناسـایی کرده‌اند. این در منطقه ما یک روال بوده. از مادها هم همین سیستم را داریم. از هخامنشـیان هم همین سیستم را داریم که تدفین‌های صخره‌ای انجام می‌شود. این خیلی حائز اهمیت است. این قیاس‌ها خیلی می‌تواند کمک‌کننده باشد، ایـن تدفین‌های چنداتاقه که چه تفاوت‌ها و شـباهت‌هایی می‌توانند با فرهنگ‌های قبل و بعد خودش داشته باشد.

معماری اورارتویی

معماری اورارتویی خیلی با بین‌النهرینی که بیشـتر با خشت است، تفاوت دارد. نمای سـنگی ویـژه، این پلان‌ها، این پلان‌های مربع‌شـکل معابد، ایـن تفاوت‌هایی کـه با معابد بین‌النهرینـی دارد و اینکه معمولا معابـد بین‌النهرینی، معابد اصلی بین‌النهرینـی خیلی خیلی بزرگ هسـتند، اما در معابد اورارتویی این شـکل وجود ندارد و این عظمت دیده نمی‌شـود. نکته‌ای که خیلی در اورارتوها قوی است سنت فلزگری‌شـان است که خیلی زیاد در واقع از اورارتوها به شکل پیکرک، به شکل پایه شمعدان، به شکل تزئیناتی مثل پلاک‌های سینه، دستبند، گوشواره و نقوشی که روی اینها ایجاد می‌شود و... باقی مانده است.

فهرستی از پادشاهان اورارتو

۱-اَرمو/ اَرمه: مذکور در سال‌های ۸۴۴،۸۵۶،۸۵۹ق.م هم‌زمان با شلمنصر سوم

۲- سـاردوری اول (پسـر لوتیپری): شـاهی حـدود ۸۴۰ تـا ۸۳۰ ق.م هم‌زمان با شلمنصر سوم

۳- ایشپوئینی (پسر ساردوری): شـاهی حدود ۸۳۰ تا۸۲۰ ق.م هم‌زمان با شمشی ادد پنجم

۴- شـاهی مشترک ایشـپوئینی و مینوا: شـاهی حدود ۸۲۰ تا ۸۱۰ ق.م هم‌زمان با شمشی ادد پنجم

۵- مینوا (پسر ایشپوئینی): شاهی حدود ۸۱۰ تا ۷۷۵/۷۸۰ ق.م و هم‌زمان با شمشی ادد پنجم

۶- آرگیشـتی اول (پسـر مینوا): شـاهی حدود۷۸۵/۷۸۰ تا ۷۵۶ ق.م و هم‌زمان با شلمنصر چهارم

۷- ساردوری دوم (پسر آرگیشتی): شاهی حدود ۷۵۶ تا ۷۳۰ ق.م و هم‌زمان با آشور نیراری پنجم و تیلگت پیلسر سوم

۸- روسـای اول (پسـر سـاردوری): شـاهی حدود ۷۳۰ تا ۷۱۳ ق.م و هم‌زمان با سارگون

۹- آرگیشـتی دوم (پسر روسا): شـاهی از ۷۱۳ ق.م تا زمانی نامعلوم و هم‌زمان با سناخریب

۱۰- روسـای دوم (پسـر آرگیشـتی): شـاهی در حدود نیمه اول قرن هفتم ق.م و هم‌زمان با اسرحدون

۱۱- روسـای سوم (پسر اریمنه): شـاهی هم‌زمان با آشـور بنی‌پال ساردوری (پسر ساردوری سوم): شاه نشد

۱۲- ساردوری سوم (پسر ساردوری): آخرین شاه و هم‌زمان با آشور بنی‌پال.

یـادداشـت

غول‌ها و کوتوله‌ها

حامد وحدتی‌نسب*

در سرتاسـر زمین و تقریبا در تمامی ادوار، کمتر گروه و قومی را می‌توان یافت که در آن افسانه‌هایی در ارتباط با وجود مردمانی غول‌پیکر یا بسیار کوچک (مانند شـخصیت‌های کارتون داستان‌های گالیور که در اصل برگرفته از کتابی بود به نام سفرهای گالیور نوشته لِمول گالیور در قرن هجدهم)، وجود نداشته باشد. پاسخ به ریشـه و چرایی وجود پرتکرار چنین افسانه‌هایی در نزد مردمان، به احتمال در حوزه دانش اسطوره‌پژوهی است تا انسان‌شناسی و زیست‌شناسی؛ چراکه تا به این لحظـه هیچ‌گونه ردی از چنین موجوداتی در کاوش‌های باستان‌شناسـی در هیچ نقطه از جهان به دسـت نیامده اسـت. رکورد کوتاه‌قامت‌ترین انسان شناخته‌شده در جهـان از آن فـردی نپالی به نام چاندار بهادر دانگی اسـت کـه اندازه قامت وی حدود ۵۵ سـانتی‌متر بوده و بلندقدترین انسان شناخته‌شده نیز رابرت والدوی آمریکایی بوده که قد وی ۲۷۲ سانتی‌متر بوده است.

نکته شـایان توجه این است که هردو فرد یادشـده از بیماری‌های کوتولگی و جیگانتیسم (غول‌آسایی) که مربوط به اختلال در هورمون‌های رشد است، در رنج بودند. به عبارت دیگر هیچ‌گاه در جهان جمعیتی انسـانی با این ابعاد جثه وجود نداشته و مثال‌های بالا جزء استثنائات ناشـی از اختلالات فیزیولوژیک طبقه‌بندی می‌شوند.

از منظـر علـم انسان‌شناسـی کوتاه‌قامت‌تریـن جمعیـت انسـانی، اقـوام شـکارورز-گردآورنده جنـوب صحرای آفریقا (پیگمی‌ها) هسـتند کـه میانگین قامتشـان به حدود ۱۵۰ سـانتی‌متر می‌رسـد. این مقدمه از آن جهت آورده شده است تا نشان دهد هیچ‌یک از ادعاهای مطرح‌شده در فضای مجازی مبنی بر کشف اسـکلت‌های مردمانی غول‌آسـا (مثلا در عربسـتان) یا مردمان کوچکی با قامت ۳۰سـانتی‌متری، واقعیت نداشته و همگی برسـاخته اذهان شارلاتان‌های فضای مجازی هستند. در ادامه و پس از معرفی تعدادی از این موارد سراسر کذب، به این خواهیم پرداخت که چگونه می‌توان صحت چنین ادعاهایی را سنجید.

در خلال سـالیان گذشـته تصاویری در فضای مجازی دست به دست می‌شد که در آنها باستان‌شناسـان را در حال کاوش اسکلت‌های غول‌پیکری نشان می‌داد که برای مثال ابعاد جمجمه اسـکلت‌ها به اندازه قامت فرد باستان‌شـناس بود! این اسـکلت‌ها در وبگاه‌هایی که معرف آنها بودند تحت عنوان بقایای قوم عاد یا ثمود معرفی شدند.

در همین اثنا اخبار و تصاویر دیگری از کشـف خانواده‌ای از انسان‌های کوچک (بین ۲۰ تا ۳۰ سـانتی‌متر) در حین گودبرداری در متـروی کرج، حفر تونل زیرگذر دزفول، خاک‌برداری در خوی و ده‌ها موارد دیگر گزارش شـدند. برای این مردمان کوچک حتی تکه‌فیلم کوتاهی نیز منتشـر شد که در آن دختری سیاه‌پوش را نشان می‌داد که به شـتاب روی صفحه روزنامه‌ای پهن‌شده روی زمین می‌دوید! شیادان سازنده این تصاویر و فیلم‌ها عنوان می‌کردند که تنها در قبال پرداخت وجهی قابل توجه (گاه تا چند میلیارد تومان!) حاضر به در اختیار گذاشتن کوتوله‌های نمایش داده‌شده در فیلم‌ها هستند.

همان‌گونه که اشـاره شد، صرف‌نظر از تضاد این ادعاها با عقل سلیم، هیچ‌یک از ادعاهای یادشـده از جانب هیچ مرجع علمی در جهان تأیید نشده است. قریب به ۱۵۰ سـال از تولد علم انسان‌شناسـی جسمانی/زیسـتی می‌گـذرد؛ علمی که همه‌سـاله دانشـمندان فعال در آن، نتایج پژوهش‌های خود روی ابعاد مختلف اسکلت‌های انسانی را در ده‌ها ژورنال تخصصی به چاپ رسانده و در همایش‌های معتبـر بین‌المللی به ایراد سـخنرانی می‌پردازند. کافی اسـت تـا باورمندان به غول‌ها و کوتوله‌ها، لحظه‌ای به این بیندیشـند که آیا کشـفی مهیج‌تر، عجیب‌تر و خارق‌العاده‌تر از یافت‌شدن اسـکلت‌های غول‌های مدفون در خاک یا خانواده‌ای انسانی به ابعاد ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متر، برای دانشمندان عرصه انسان‌شناسی متصور است؟ آیا نمی‌بایسـت درصورت حقیقی‌بودن چنین ادعاهایی، تصاویر یادشده بر روی جلد معتبرترین نشریات علم انسان‌شناسی قرار می‌گرفت؟

آیا نمی‌بایسـت شـاهد حضور سیل دانشـمندان به مناطقی باشـیم که این کشـفیات در آنجا رخ داده است؟ آیا نباید انتظار داشـت که ده‌ها و صدها مقاله درباره ابعاد مختلف این مردمان خارق‌العاده نگاشـته می‌شد؟ پس چگونه است که جامعه علمـی در جهان، این‌گونه بی‌تفاوت از کنار چنین اکتشـافات عظیمی عبور کرده است؟

گرچـه احتمالا پاسـخ آن دسـته از افرادی که بـه هیچ روی قصـد پذیرش دروغ‌بـودن چنیـن ادعاهایی را ندارند، توسـل به تئـوری توطئـه و همکاری و دسیسـه‌چینی همه دانشـمندان عالم برای مخفی‌کردن چنین کشـفیات بدیعی خواهد بود (امری که خود از محالات است؛ چراکه دانشمندان هر تخصصی بیش از هر فرد دیگری در جهان میل به زورآزمایی با یکدیگر و ابطال فرضیات همکاران خـود را دارند)، اما ذکر این نکته نهایی برای افـراد جویای علم ضروری و بدیهی است که تنها راه آزمودن صحت و سقم هرگونه ادعایی از این دست، فقط و فقط جسـت‌وجوی آن موضوع در مراجع علمی مرتبط با موضوع است. برای موضوع غول‌هـا و کوتوله‌ها، تنها مراجـع ذی‌صلاح علمی، انجمن انسان‌شناسـی ایران، انجمن زیست‌شناسـی ایران یا انجمن علمی باستان‌شناسی ایران است و در ابعاد وسـیع‌تر نیز می‌توان به‌راحتی وبگاه‌های انجمن‌های یادشده در سطح جهانی را مورد جست‌وجو قرار داد.

***انسان‌شناس پیش از تاریخ از دانشگاه ایالتی آریزونا، استادتمام و مدیر گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت‌مدرس**

فروردین‌گان؛ جشنی برای زندگی

پریسـا عابدی: فروردین‌گان، اردیبهشـت‌گان، خردادگان و... جشـن‌های کهنی است که هنرمندانـه پیونددهنده طبیعت، پیوندهای اجتماعی و باورهای دینی گذشـتگان ما نیز بوده‌اند.

عباس قنبری‌عدیوی، مدرس دانشگاه و پژوهشگر فرهنگ مردم می‌گوید: ایرانیان کهن و نیاکان ما برای هر روز و هر ماه اسـمی برگرفته از فرهنـگ کهن ملی، باورها، عقاید و اندیشـه‌های مذهبی قرار می‌دادند و زمانی که اسـم روز و ماه با هم یکی می‌شد، آن را جشن می‌گرفتند. بر اساس این، نوزدهمین روز ماه فروردین را که «فروردین» نام داشت، به سبب یکی‌شدن نام روز و ماه جشن می‌گرفتند و به آن جشن «فروردینگان» می‌گفتند. به همین ترتیب ۱۲ جشن در سـال با عنوان فروردین‌گان، اردیبهشت‌گان، خردادگان و... برگزار می‌شـد. به گفته او البته جشـن از ریشه یزشن و یزدان در مفهوم نیایش پروردگار جهان و جهانیان است.

او تأکید می‌کند: ایرانیان در همه برهه‌های تاریخ یکتاپرسـت بوده‌اند و همیشـه به یکتایی پروردگار با نام‌های مختلفی مانند ایزد، اهورامزدا، الله، خدا و اصول بنیادین دینی مانند نبوت و معاد باور داشـته‌اند؛ یعنی همان چیزی که ما با نام الله و خدا در اندیشـه اسلامی به آن معتقدیم و جشن‌ها هم در ارتباط با همین اندیشه بوده‌اند.

سرپرست بنیاد ایران‌شناسی چهارمحال‌وبختیاری بیان می‌کند: جشن فروردین‌گان که یکی از جشـن‌های نوروز است، با جشن طبیعت پیوند می‌خورد و باورمندی به معاد در آن نقش پررنگی دارد؛ زیرا پیشـینیان یکتاپرست ما اعتقاد داشتند که از بیست‌وششمین روز اسـفند که به آن (اَشـتادروز) می‌گفتند، ارواح درگذشـتگان از سوی خدا اجازه پیدا می‌کنند که به زمین بیایند و به خانواده‌ها، فرزندان و نزدیکان خود سـر بزنند و به همین سبب آیین‌ها و مناسکی مثل طبخ و نذر حلوای الفه، کوفته و نذر مشکل‌گشا (به صورت هفت خوراکی یا هفت مغزِ آمیخته) و نذری‌های دیگر را با نیت آرامش و شـادی روح درگذشـتگان انجام می‌دادَند؛ چراکه باور داشـتند ارواح گذشتگان از سوی خدا آمده‌اند و بـه اعمال آنها می‌نگرنـد و اگر اعمال آنها خـوب و در راه رضای خدا باشـد، ارواح تـا فروردیـن‌گان (یعنی ۱۹ فروردیـن) روی زمین می‌مانند و در صورت نادرسـت‌بودن اعمال و رفتار آنها، ارواح از خدا درخواسـت می‌کنند که آنها را از زمین ببرد که شـاهد و شرمنده رفتار نادرسـت فرزندان و بازماندگان خود نباشند. بنا بر روایت این پژوهشگر، فروردین‌گان یک جشـن مذهبی اسـت که هم وجهه دینی و باورمندی به رستاخیز دارد و هـم با طبیعت‌گرایی و توجه به آفریده‌های الهی مرتبط اسـت؛ چراکه نوروز جشـن سـتایش پروردگاری اسـت که جهان و طبیعت را آفریده و آن را پس از زمستان حیاتی دوباره بخشـیده است. از آنجا که اعتقاد به رستاخیز و معاد در نگاه ایرانیان پررنگ بود، در جشن نوروز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جشن‌های سال، ارواح درگذشتگان را حاضر در زمین و ناظر و شاهد اعمال خوب خود می‌دانستند.

نویسـنده کتاب‌های فرهنگ مردم معتقد اسـت: نیایش و خواندن کتاب‌های دینی، دعاخواندن و حضور در آرامسـتان‌ها، انجام اعمال دینی در آسـتانه سـال نو، توجه به افراد کم‌درآمد و توزیع غذا میان نیازمندان به نیت آمرزش درگذشـتگان ازجمله اعمال نیاکان ما در جشن فروردین‌گان بوده که امروز هم به اشکال مختلف بین ما رواج دارد.

این مدرس دانشـگاه می‌گوید: ما هنوز میراث‌دار سـنت‌های گذشته‌ایم و سنت‌های زیبـای نیاکان خود را بـا تغییراتی انجام می‌دهیم؛ چنان‌که پخـت حلوا یا یک خوراکی پیش از نوروز که ازجمله سنت‌هایی است که در بخش‌هایی از کشور ما انجام می‌شود، ریشـه در سـنت‌های کهن دارد؛ زیرا نیاکان ما به عزاداری برای رفتگان اعتقاد نداشـتند و معتقد بودند درگذشـتگان در جهانی بهتر در پیشـگاه خـدا خواهند بود و باید تکریم شوند و این تکریم را با نیایش، دعا، نذرکردن، صدقه‌دادن و دستگیری از نیازمندان انجام می‌دادند و اینها اعمالی است که در گذر نسل‌ها با تغییراتی به ما رسیده است و ما امروز همان آیین‌ها و جشـن‌های یکتاپرستانه را با رنگ‌وبوی جدیدی اجرا می‌کنیم و به همین علت می‌توان گفت یکی از ریشـه‌دارترین و کهن‌ترین جشـن‌هایی که در فرهنگ گذشته ایران خود را حفظ کرده، نوروز، سنت‌های زیبا و عقلانی و جشن‌های مرتبط با آن است.

او می‌افزاید: جشـن فروردین‌گان امروز هم در مناطق زرتشتی‌نشـین کشـور مانند یزد، کرمان و... به صورت اصیل خود با آیین‌هایی خاص برگزار می‌شـود و نشـان‌دهنده ضرورت افزایش شـناخت نسـبت به این سـنت‌ها و آیین‌های زیبا، عقلانی و امیدآفرین اسـت؛ چراکه نیاکان ما بلندترین باورها و معارف را در قالب این آیین‌ها هنرمندانه اجرا کرده و نسل به نسل انتقال داده‌اند.

جشن فروردینگان خجسته باد
ایران
دریای پارس